



پیغام عشق

قسمت هشتصد و شصت و چهارم



به نام خدا

سلام آقای شهبازی، سلام دوستان گنج حضوری

خلاصه غزل ۱۳۱۳ از برنامه ۹۱۴

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

جان و سر تو که بگو بی نفاق

در گرم و حسن چرایی تو طاق؟

خدایا، ابتدا مرکز من عدم بود؛ یعنی من با تو یکی بودم و نفاق و دورویی من ذهنی را نداشتم، اما الان به دلیل چسبیدن به چیزهای آفل این جهان، درونم تاریک شده است و تو را فراموش کرده‌ام و فقط با زبانم تو را ستایش می‌کنم و پُر از درد هستم و نفاق دارم.

اما خدایا، تو بی‌همتا و بی‌نظیری.

خدایا، تو بخشنده و فضاگشایی.

خدایا، من دیگر از این نفاق و دورویی من ذهنی خسته شده‌ام. تو فقط می‌توانی با عنایت خودت، این نفاق را از درون من پاک کنی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

روی چو خورشید تو بخشش کند

روز وصالی که ندارد فراق



خدایا، وقتی فضا را باز کنم و درونم از هر درد و همانیدگی پاک شود، در اینصورت، خورشیدِ هشیاریِ حضور، از درونم طلوع می‌کند و من با تو یکی می‌شوم و این وصال هیچ موقع فراق و جدایی ندارد؛ زیرا فقط هر چیزی که آفل است روزی از بین می‌رود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

دل ز همه بر گنم از بهر تو

بهر وفای تو ببندم نطق

خدایا، درونم را از هر همانیدگی پاک می‌کنم، فقط برای زنده شدن به تو.

خدایا، از هر چیزی که به آن چسبیدم، دل می‌کنم، فقط برای زنده شدن به تو.

خدایا، دیگر به وضعیت‌های بیرونی توجه نمی‌کنم و کمرِ همت می‌بندم که به تو وفادار باشم؛ یعنی لحظه به لحظه، فضاگشایی می‌کنم که فقط به تو زنده شوم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

گر تو مرا گویی: رو صبر کن

باشد تکلیفِ بما لایطاق

خدایا، اگر تو به من بگویی: که برو و با من ذهنی صبر کن و به کاهلی من ذهنی ادامه بده، این تکلیف و وظیفه را من دیگر نمی‌توانم انجام دهم؛ زیرا این صبر من ذهنی است.

خدایا، اگر با من ذهنی عمل می‌کنم و فضا را می‌بندم، الان با توجه به آموزه‌های حضرت مولانا، یاد گرفته‌ام با شناسایی، صبر کنم و دردِ هشیارانه بکشم، تا تو ای زندگی، با دم زنده کننده خودت، من را از این دردها آزاد کنی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

سخت بُود هجر و فراق، ای حبیب

خاصه فراقی ز پی اعتناق

خدایا، این هجر و فراق و دوری از تو خیلی سخت است؛ زیرا خدایا، از زمانی که من با حضرت مولانا آشنا شدم، متوجه شده‌ام که تنها راه زنده شدن به تو، فضاگشایی است و الان برای من خیلی سخت است که در من ذهنی بمانم و صبر کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

چون پدر و مادر عقل است و روح

هر دو تویی، چون شوم ای دوست عاق؟

پدر یعنی عقل کل و مادر یعنی روح حیوانی.

خدایا، من دیگر بر اساس چیزهایی که مادر من؛ یعنی روح حیوانی من می‌گوید، عمل نمی‌کنم؛ زیرا اگر با من ذهنی فکر و عمل کنم، باعث عاق شدن؛ یعنی دور شدن و قطع شدن من از این لحظه و زندگی می‌شود. بنابراین، من فقط فضا را باز می‌کنم؛ زیرا فقط با فضاگشایی است که با پدر؛ یعنی عقل کل یکی می‌شوم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

روم چو در مهر تو آهی کنند

دود رسد جانب شام و عراق

خدایا، اگر در روم؛ یعنی فضای یکتایی، انسان عاشقی، در عشق تو آهی بکشد؛ یعنی یک دعا و فضاگشایی بکند، در اینصورت، آثارش به دور دست‌ها می‌رسد؛ یعنی ارتعاش انسان عاشقی که دم به دم فضاگشایی می‌کند، به صورت شادی بی‌سبب و عشق اصیل، در همه کس و همه چیز جاری می‌شود.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

در تَتَقِ سینهِ عشاقِ تو

ماه رُخان، قند لبان، سیم ساق

خدایا، در پرده سینه عاشقان به زندگی، عملِ خوب؛ یعنی خردورزی، شیرین سخنی، برکت، خیر، شادی بی سبب، عشق الهی، به همه کائنات سرایت می کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

رقص کُنان در خُضَرِ لطفِ تو

نوش کُنان ساغرِ صدق و وفاق

خدایا، این عاشقان و زنده شدگان به تو، به خاطر اینکه چیزهای آفل را شناسایی و لا کرده اند و فقط تسلیم و فضاگشا بوده اند، از درونشان شادی بی سبب و عشقِ اصیل و واقعی می جوشد و در چمنزارِ یکتایی می رقصند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

دست زنان جمله و گویان به لاغ

طاق و طُرُنِین و طُرُنِین و طاق

طاق و طرم یعنی رفت و آمد کردن در جهانِ یکتایی و فرم.

خدایا، همه عشاقی که به تو زنده شده اند، بر اساسِ مرکزِ عدم و هشیاریِ حضور، شادی بی سبب را تجربه می کنند و تمام وابستگی های این جهان را رها کرده اند و اتفاقاتِ این لحظه را بازی می گیرند و فقط در فضایِ گشوده شده که بسیار جدی است، مستقر هستند.

این عاشقان، لحظه به لحظه، با فضاگشایی، به فضایِ فرم و این جهان می‌آیند و این شادیِ درونشان را با همه قسمت می‌کنند و دوباره به همان فضایِ گشوده شده در درونشان برمی‌گردند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

مژده کسی را که زرش دزد بُرد

مژده کسی را که دهد زن طلاق

خبر خوش برای کسی می‌آید که همانیدگی‌هایش را دزد بُرد و مرکزش را خالی کند. خوشا به حال کسی که من‌ذهنی‌اش را طلاق بدهد و اعلام کند: خدایا، من هیچ نمی‌دانم. کمکم کن تا هر چیزی که به غیر از تو، در مرکز است را شناسایی کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

خاصه کسی را که جهان را همه

تَرک کند، فَرَد شود بی‌شِقّاق

خصوصاً کسی که بدونِ چون و چرایِ من‌ذهنی، یکتا شود؛ یعنی در کارِ تبدیل از هشیاریِ جسمی به هشیاریِ حضور، سوال نکند و فقط تسلیم باشد و فضاگشایی کند تا به زندگی زنده شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

لاجرَمش عشق گشَد پیش‌کش

همچو محمد به سحرگه بُراق

اگر ما لحظه به لحظه، فضا را باز کنیم و دست از مقاومت و ستیزه برداریم، لاجرم زندگی و خداوند، عشق را پیشکش می‌کند و مانند حضرت رسول، فضا را باز می‌کنیم و سوار بر اسب حضور می‌شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

بَرَبَرَدَش زود بُراقِ دلش

فوقِ سماواتِ رِفاعِ طباق

همان‌طور که حضرت رسول، در یک لحظه، همه هم‌هویت شدگی‌هایش را داد و از طریق فضاگشایی، سوار بر اسب هشیاری حضور شد و به بالاترین مرتبه رسید، این تبدیل شدن برای ما هم وجود دارد، به شرط اینکه مقاومت نکنیم و فقط ناظر و شاهد افکارمان باشیم، تا سرعت فکرها در ما کند شود و وقتی زندگی ببیند که ما طلب زنده شدن به او را داریم و با فضاگشایی دم به دم داریم با او همکاری می‌کنیم، در یکی از این فضاگشایی‌ها است که یک دفعه زندگی، کاملاً ما را از ذهن جدا می‌کند و با خدا یکی می‌شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

جان و سرِ تو که بگو باقی‌ش

که دهنم بسته شد از اشتیاق

حضرت مولانا می‌فرماید: خدایا، تو را قسم می‌دهم که بقیه چیزها را خودت، برای مردم باز گو کن. من دیگر نمی‌توانم حرف بزنم؛ زیرا من در فضای یکتایی، غرق در شوق و اشتیاق هستم و نمی‌توانم اسرار را فاش کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳

هر چه بگفتم کژ و مژ، راست گن

چونکه مهندس تویی و من مشاق



خدایا، تو مهندسی و من کارگرِ تو هستم. من هر چه گفتم، بقیه‌اش را تو در دل و درونِ مردم درست کن؛ زیرا تجربه زنده شدن به زندگی، در هر کسی به نوعی است و حضرتِ مولانا، برای همین نمی‌تواند اسرار را فاش کند.

ارادتمندِ شما، فریبا الهی مهر



به نام خدا

با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم، آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار.

برنامه ۹۱۷، غزل شماره ۲۶۶۶

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

به تن اینجا، به باطن در چه کاری؟

شکاری می کنی یا تو شکاری؟

در پرتو نور این بیت از حضرت مولانا، از خود می پرسم، «به تن این جا به باطن در چه کارم؟» مرکز را عدم می کنم تا صید دام شاه شوم و آنگاه چون شکارچی به حقیقت پیروز و سربلند، یا نه! با افتادن به دام فکرها که برخاسته از درون مملو از همانیدگی هاست، هر دم شکار ذهن می شوم و به غلط خود را پیروز می دانم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

کز او در آینه ساعت به ساعت

همی تابد عجب نقش و نگاری

حال اگر شکار افکار نگشته و هر دم از جام خداوند می نوشم، آیا نقش و نگار و طرح تازه و نو به نو و خلاق خداوند، این دم بر من جاری می شود؟ یا نه! با یک سری باورها و فکرای کهنه و سبب ساز، همچنان شکار اتفاقات هستم و در مردگی ذهن بر خود می تنم و دچار توهم بیداری شده که با ذهن، هنوز از پایگاه «سبب» و «می دانم» عمل می کنم و هنوز در مقام حیرانی و تسلیم محض قرار نگرفته و سر عقل معاش را نبریده ام؟!



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

چه ساکن می‌نماید صورت تو

درون پرده تو بس بیقراری

آیا به اندازه‌ای که خود را در بیرون نشان می‌دهم، در درون اخلاص و پاکی دارم؟! آیا تظاهر به داشتن صورت شریف انسانی، در درون نیز مرا از این شرافت و کرامت و بزرگی برخوردار کرده؟! و یا نه! گندم‌نمای جو فروشم و در ریا و نفاق دستی بالای دست‌ها دارم؟!

سعدی، بوستان، باب پنجم، در رضا (گفتار اندر اخلاص و برکت آن و ریا و آفت آن)

به اندازه‌ی بود باید نمود

خجالت نبرد آنکه ننمود و بود

نشاید به دستان شدن در بهشت

که بازت رود چادر از روی زشت

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

لباست بر لب جوی و تو غرقه

از این غرقه عجب سر چون برآری؟

و حال آیا برای یکبار هم که شده، سراسر از رخت و لباس فکر و گمان، بیرون آمده، تا جانم از آب حیات عشق بنوشد؟!



که اگر هر دلی قطره‌ای از این آب نوشد، به بزرگی خداوند سوگند که سر نتواند برداشت از این جو که شیرینی و گوارایی آن را هیچ آبی ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۲۶

رو کزین جو برنمایی تا ابد

لَمْ يَكُنْ حَقًّا لَهُ كَفْوًا أَحَدٌ

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

حریفت حاضر است آنجا که هستی

ولیکن گر بگوید، شرم داری

آیا خود را قابل دریافت عنایات ایزدی می‌بینم؟! و یا دیو ذهن این بار خود را هیچ می‌پندارد و از سر تواضع ذهنی می‌گوید، تو کجا و دیدار دوست کجا؟!

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۸۴

عاشق مست از کجا، شرم و شکست از کجا؟

شنگ و وقیح بودی گر گرو آلتیبی

و اگر به حقیقت مقام اتحاد با خداوند و تشخیص جنس اصلی درک شده باشد، جواب پیمان خداوند در زمین بی‌یار و یاور نمی‌ماند که «آیا من پروردگار تو هستم؟» و اگر جواب «بلی» است یعنی، ما هیچیک از تصاویر و افکار نیستیم و اگر به پیمان «آلست»، جوابی از سر صدق و عشق و راستی داده شود، آنگاه یک زمان کار کوتاه، بر ما دشوار و طولانی



نمی‌شود؛ پس هنوز در شرم و شکست ذهن، خود را همان افکار و صدای متسلسل و افکار در پی هم آینده می‌انگاریم و از مرحله تقلید به مقام تحقیق در نیامده‌ایم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

به هر شیوه که گردد شاخ رقصان

نباشد غایب از باد بهاری

و اگر اتفاقات جدی نبوده و اصل بر باطن و فضای گشوده شده است و با حوادث می‌رقصیم و در قضاوت و مقاومت و خوب و بد نیستیم، آیا عطر خوش زندگی را استشمام می‌کنیم؟! آیا آگاهی که تمام امور، از بزرگ تا کوچک حتی به جنیدن برگ، بی‌اراده و خواست خداوند ممکن نیست و او بر ظاهر و باطن همه امور آگاه است و علم دارد؟!

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

مَجّه تو سو به سو ای شاخ، ازین باد

نمی‌دانی کزین باد است یاری؟

و در اثر عدم آگاهی از این حقیقت بزرگ که «همه‌ی امور در دستان توانگر خداوندست»، هر دم به جهات رفته و دست خداوند را در وقایع نادیده می‌گیریم و متوجه اسباب و علل ذهن می‌شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

به صد دستان به کار توست این باد

تو را خود نیست خوی حق‌گزاری



و حقیقت حال انسان آگاه و بیدار، شکر است و سپاس خداوند و با هر لحظه عدم کردن مرکز، پاسبان این بیداری و حال، علت ناسپاسی خود را که هر لحظه در افکار پیچیدن است، عدم شناخت جنس خود و ندیدن دستان خداوند در وقایع و همواره سبب را دیدن و از مُسبب غافل بودن، می‌بینم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

از او یابی به آخر هر مُرادی

همو مستی دهد، هم هوشیاری

و هموست که خیر دنیا و آخرت را به انسان ارزانی می‌دارد. امور را در ظاهر و باطن، سامان می‌بخشد که منبع رحمت است و خیر.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۰۱

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»

«و از آنان کسانی گویند: خدایا! ما را از نعمتهای دنیا و آخرت، هر دو، بهره‌مند گردان و از عذاب آتش دوزخ نگاهدار.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

پیرس او کیست؟ شمس‌الدین تبریز

به جز در عشق او تا سر نخاری

و چقدر به دنبال آرامش، در دنیای اجسام بودیم؛ حال آنکه لذت و خوشی و عشق، برکت و فراوانی و رحمت، در این فضا و آسمان گشوده درون است؛ همانجایی که بودن انسان‌های خالص و برگزیده، چنین اشعار و ابیات دیو سوزی را بر این عالم نثار کرده و هر انسانی، حتی اگر در ذهن باشد با تکرار این ابیات، چراغ دلش روشن می‌شود و نور حضورش



رو به فزونی می‌رود؛ پس تا زمانیکه پُشکم مُشک گردد، از مرحله تقلید به مقام تحقیق برآیم، لحظه‌ای از این گنج بی‌پایان حضور نخواهم برید ان شاءالله.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۷۲

تا که پُشکی مُشک گردد ای مُرید

سال‌ها باید در آن روضه چرید

والسلام

بااحترام، سرور از شیراز 🙏🌹



به نام خداوند بخشنده مهربان

با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوری‌های جان

دیوان شمس، غزل ۱۲۰۵ ابیات ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از برنامه ۸۴۱

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۰۵

خوش سحری که روی او، باشد آفتاب ما

شاد شبی که باشد او، بر سر کوی دل عَسَس

*عَسَس: داروغه

میگه: چه خوش سحری، که روی او، یعنی زندگی، روی خدا را ببینم، و او با عدم کردن مرکزم پایش را بر درونم گذارد، و مرا هر لحظه با فضاگشایی شاد و مسرور کند، و به شب ذهن من شادی بخشد، حس امنیت و امید بخشد، کافیهست فضا را بگشایم، او منتظر من است.

با تکرار هر لحظه فضاگشایی، امنیت و ثبات و شعور خدایی بر جانم ریخته می‌شود، و به آرامشی می‌رسم که می‌توانم زیباییها را ببینم و لمس کنم و من هم زیبایی بیافرینم.

بله شاید هنوز همانیدگی داشته باشم، شاید تمامی دردهایم را نینداخته باشم، ولی می‌توانم شادی را که از درونم فوران می‌کند را حس کنم، می‌توانم نزدیک شدن صبح سحر را و پایان شب را حس و درک کنم، که زندگی پایش را بر کوی من گذارده و خودش پاسدار و نگهبان من شده، در صورتیکه بتوانم فضای گشوده شده درونم را حفظ و گسترش دهم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۰۵

آمد عشق چاشتی، شکل طیب پیش من

دست نهاد بر رگم، گفت ضعیف شد مجس

تا زمانی که در حصار همانیدگیها و دردها هستیم، ما نمی‌توانیم زندگی سالم و پر از شادی داشته باشیم، و دائماً آه سرد و بی‌روح می‌کشیم، چون ما در حالت مُردگی من‌ذهنی اسیر شده‌ایم، تنها با فضاگشایی و هر لحظه تکرار آن، می‌توانیم زندگی تر و تازه را که بر جانمان ریخته می‌شود را حس کنیم، که خداوند در هر لحظه به ما سر می‌زند.

می‌گه: خداوند، این نبض زندگی، هر لحظه به هوشیاری حضور ما سر می‌زند و می‌گوید که: چرا اینقدر ضعیف می‌زند، و هر لحظه به ما می‌گوید: بیا به سوی من تا من تو را شفا دهم، تو را شاداب و سیراب کنم، و ما یک عمر در مسئله سازی و دشمن تراشی و مانع بینی زندگی را سر کرده‌ایم، اندازه حضور و هوشیاری و زندگی‌مان را در پایین‌ترین حد آورده‌ایم، و در نتیجه در سردی و بی‌حسی و بی‌روحي من‌ذهنیمان اسیر مانده‌ایم، تنها راه فضاگشایی ست.

با عدم کردن مرکزمان، خداوند هر لحظه به ما نظر می‌اندازد که آن نظر، تبدیل به نیرو و زندگی و تازگی و شادی و آرامش و بیداری در ما می‌شود، با تکرار این لحظه‌ها می‌توانیم به او زنده شده و قرین او شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۰۵

گفت: کباب خور، پی قوتِ دل، بگفتمش

دل همگی کباب شد، سوی شراب ران فرس

در این بیت مولانا می‌فرماید: خداوند به من گفت: بیا کباب بخور، تا دل و جانت قوت بگیرد، شاید در این بیت مولانای جان می‌خواهد بگوید: خداوند غیر مستقیم به ما می‌گوید: بیا درد هوشیارانه بکش تا من تو را همراهی کنم، و تو را قوت



جان دهم، و مولانا یا هر انسان فضاگشایی می‌گوید، من دلم برای تو کباب شده و دارم دردِ هوشیارانه می‌کشم، پس من کباب دارم، برای من شرابِ ایزدیت، شرابِ هوشیاریت را بیاور، تو بیا آسبِ مرا به سوی شرابِ هوشیاری و ایزدیت بران، آن را نصیبم کن، که بیقرارِ اویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۰۵

گفت: شراب اگر خوری، از کفِ هر خسی مخور

باده منتِ دهم گزین، صاف شده ز خاک و خَس

در این بیت از زبان خداوند می‌گوید: اگر می‌خواهی شراب بخوری، تو آن شراب را از هر کس و هر چیز، یا از هر همانیدگی که شادی زودگذری برایت ایجاد می‌کند نخور. تو بیا باده و شرابی از من بگیر که هم بهترین و هم برگزیده‌ترین شراب است که از هر خَس و خاشاک و خاکی، از هر همانیدگی‌ای پاک است و تو اگر هم با چیزی همانیده هستی و هنوز پاک و یکتا نشدی، می‌توانی از آن شراب ناب با فضاگشایی سیراب شوی، که تو توسط آن می‌توانی راه یکی شدن با من را بیابی و چه بسا آسانتر همانیدگی‌هایت را بیندازی.

با تشکر و احترام

حدّاد هستم از کرج 🌹



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

